

آداب (عادات و رسوم) اجتماعی

در ممالک اسلامی

مقصود ما از آداب اجتماعی مسائل ذیل میباشد :

۱- امور جاری مردم در هیئت های اجتماعی ، روابط خانوادگی که مطابق مقتضیات اخلاقی و محیط و عادات بحسب زمان و مکان تغییر مییابد. آداب و رسوم که در هر جامعه ای معمول میباشد چون اساس این قبیل مسائل در دوره تمدن اسلام بر روی صفات و عادات عرب پیش از اسلام استوار است ، لذا مطالبی در باره صفات و اخلاق عرب قبل از اسلام ، بخصوص طرز رفتار آنان با زنان و سایر مسائل مربوطه را بطور مقدمه شرح میدهیم :

طبیعت داب و خردمند برای جلو گیری از فنا و انراض هر قوم مناقب (صفات پسندیده) عرب در زمان جاهلیت و بلکه جلو گیری از ضعف و ناتوانی هر ملت عادات و رسوم و آداب با آن میان می آموزد که که اولا به محیط و آب و هوا و وضع زندگی اجتماعی آنها مناسب باشد. از آنرو مشاهده میشود که عادات و رسوم صحرا نشینان غیر از شهری ها و عادات شهری ها غیر از آداب و رسوم مردم ده است و مردم نواحی سردسیر رسوم و عادات بخصوصی دارند که با مردم گرمسیر متفاوت میباشد ، صحرا نشینان پیش از شهری ها بشجاعت احتیاج دارند چه که آنان دور از سیاهی و برج و بارو و قلعه زندگی میکنند و خودشان باید از خودشان دفاع کنند ، لذا شجاعت در نبرد آن سرشته میگردد. برعکس شهر نشین ها آنقدرها به شجاعت نیازمند نیستند ، زیرا در پناه برج و بارو و قلعه دور از حیوانات درنده و راهزن میباشد و قوای انتظامی نگاهبان آنها هستند. شهری اسلحه را از مدتی قبل زمین گزارده

و در بستر راحت غنوده، بعیش و نوش مشغول است، شهری مانند زن و بچه که چشم داشت بمرد خانه دارند، بسپاهیان و برج و حصار اتکاء کرده طبعاً ترسو بازمیآید. همین قسم سایر صفات پسندیده مانند تعصب، کرم و فدا، مردانگی، بلند همتی که لازمه زندگی بدوی است در میان شهر نشینان کمتر پیدا میشود.

۱- تعصب برجسته ترین و مهم ترین صفت برجسته صحرا نشینان تعصب قومی و خانوادگی است که در جلد چهارم علل و موجبات و شرایط و وضع آنرا کاملاً تشریح کردیم.

۲- شجاعت بدویان همیشه در حال جنگ و یا آماده جنگ هستند و از آنرو یکی از شرایط لازم بقای آنان شجاعت است و بالطبع بدویان مردم شجاعی میشوند، شجاعان را دوست دارند و شجاعت را مستانند و بهمان نظر مردان دلیری پیش از اسلام و در اوایل اسلام از میان آنان پدید آمد و مشهورترین آنها اینانند: عمرو بن معدی کرب، ربیع بن مکدم، درید بن صعه، عمر بن ورد - عنقره عیسی ملاءب الامنه - عامر بن طفیل - علی بن ابی طالب (ع) - خالد بن ولید - مقداد بن اسود سعد بن ابی وقاص - عبدالله بن زبیر - برادرش مصعب و غیره. حتی پاره ای از زنان بدوی بدلیری و نام آوری شهرت یافتند که شرح حالشان در مورد زنان عرب گفته خواهد شد.

۳- کرم کرم نیز یکی از صفات مخصوص بدویان است، زیرا وضع زندگی آنها ایجاب میکند که چنین خصیصاتی میان آنها باشد. مرد بدوی چنانکه گفتیم ناچار برای تلاش معاش این درو آن در میزند و در بیابان بی آب و علف میگردد و اگر بادیه نشینان مردم کریمی نباشند، صحراگرد در میان راه از تشنگی و گرسنگی میمیرد، مهمان دوستی و مهمان نوازی از صفات نمایان عربهاست و هر قوم صحرا نشینی مانند اعراب مهمان نواز و مهمان دوست میشوند، چنانکه درمن هاهم پیش از آنکه شهر نشین بشوند مهمان نواز بوده اند. عربهای صحرا نشین مهمان داری را جزء مفاخر خود می شمردند و در این کار افراط میکردند و هر شب در اطراف چادرهای خود آتش می افروختند تا مهمان با آنجا راه بیابد و این آتش را شعله

مهمان نوازی میخواندند، چون گرم از لوزام حیات آنان بود مردم کریم را از هر جهت ستایش میکردند، و مردمان سخاوتمند در بذل و بخشش ذره‌ای دریغ نداشتند و از دور و نزدیک مهمان می پذیرفتند بقسمی که اگر باد و باران آتش را مینشانید، سگان را بستون خیمه میبستند که بمحض شنیدن صدای پای مهمان آنانرا آگاه سازد و چون سگ از این راه مهمانان را نزد آنان میآورد، آن حیوان را میستودند و القاب نیکو برای او میگفتند که از آن جمله داعی یا داعی الضمیر (کسیکه صدای وجدان را بر میآورد) و متمم النعمه (کسی که نعمت را تکمیل میدارد) و مشید الذکر است (کسیکه نام را بلند میسازد) و هر کدام از عربها که دیگر از همه بزرگتر و خاکستر اجاقش بیشتر بود از دیگران مهم تر محسوب میشد تا آنجا که بزرگی دیگری از وسایل بلند نامی بوده است از آن جمله عبدالله بن جدعان دیگری داشته که يك مرد در سایه او میایستاده است و طبعاً صاحب چنان دیگری خیلی محترم میزیسته است.

مردان کریم در جاهلیت بسیار بوده اند. از آن جمله حاتم طائی که تا کنون نامش ضرب المثل است، کعب بن امامه ایاری ... هرم بن سنان، خالد بن عبدالله پس از حاتم طائی از مردان کریم عرب بوده اند. اینان حوائج ضروری مردم را بر طرف میساختند و با آنان نان و آب و لباس میدادند زیرا بیش از آن چیزی نداشتند و گاه هم اسب و شتر میبخشیدند. پس از ظهور اسلام و فراوانی عمل و نعمت و پول و جواهرات و ممالک و بنده و برده نیز میدادند (بزودی تفصیلاً میآید).

برای مردم بدوی فراز از مجازات بسیار آسان است، زیرا پنهان

۴ - وفا

شدن در بیابان بی پایان کار دشواری نیست. بدوی میتواند

با حربه دشمن خود را از پا در آورد و بگریزد و بدون واهمه از مأمور و پاسبان و امنیه بهر جا بخواهد برود، بخصوص که در زمان جاهلیت دین و ایمانی هم نداشته و از آن بابت خیالش راحت بوده است اما برای این که چنین پیش آمدهای نامناسبی رخ ندهد و زندگانی اجتماعی ساده آنان دستخوش فتنانگردد طبیعت وفاداری و احترام از مکر و حيله و خدعه و نفاق را در آنان تثبیت کرده است. بدویان مردم وفادار را میستایند

و مردم مکار و حيله باز را دشمن میدارند و قوم خود را بوفاداری تشویق میکنند .

۵ - استقلال

بدویان بخصوص مردم کوچ نشین استقلال را بالاترین و برترین نعمتها میدانند زیرا آزاد بدنیا آمده ، آزاد زیسته اند ، و آزاد مرده اند ، و از هر قیدی برکنار بوده اند . بدویان بقدری آزادی را دوست دارند که در يك سرزمین نمی مانند و بار و بینه خود را بدوش گرفته از اینجا با آنجا کوچ میکنند و هر جا را خوش دیدند چندی در آنجا زیست مینمایند و بعد بجای خوشتری کوچ میکنند . بدویان زیر بار زور و ظلم نمیروند و مرد مردانه در برابر ستمکاران مقاومت مینمایند . این صفت از افکار و اقوال آنان معلوم است که با عزت نفس و آزادی بار آمده اند و بطوریکه ملاحظه شد همین عرب های بدوی در صدر اسلام با خلفاء مانند مردم عادی سخن میگفتند . خلفاء هم این را شکفت نمیدیدند زیرا باین نوع رفتار عادت داشتند .

۶ - یاری ستم دیدگان

گفتیم که مهربان نوازی از صفات برجسته بدویان است و یاری کردن مظلومان نیز از لوازم مهربان نوازی میباشد ، اگر کسی از عرب بدوی یاری بجوید او را نای جان یاری میکند . عربها بیش از هر کس از همسایگان و پنهانندگان دفاع میکردند که ما تفصیل آنرا در جلد چهارم نگاهاشتیم .

۷ - نجده - جوانمردی

در جلد چهارم مختصری راجع باین صفت (جوانمردی) سخن گفتیم و این همان صفتی است که فرنگیان آنرا شوالری Chevalerie مینامند و اساس آن برفداکاری روی وقایع اتفاقی میباشد چون عربها مردم خیال پرست احساساتی بودند باین صفت اهمیت میدادند و چه بسا که مرد دلیر با يك سخن شمشیر میکشید و یا شمشیر خود را غلاف میکرد و چه بسا که برای يك حرف که نسبت بشجاعت و یا گرم و یا جوانمردی آنان توهین آمیز بود جنگهای خونین واقع میشد و بیش از هر چیز از سخنان زنان متأثر میشدند و هر چه در دست داشتند برای خوش آیند زنان فدا میکردند تا مگر زنها آنها را ستایس کنند و یا از نکوهش آنان دست بردارند . بسیار اتفاق می افتاد که جوانی خود را بکشتن میداد تا زنها او را فرو مایه نخوانند

و این برای آن بود که عربهای زمان جاهلیت بصفات ناپسند آلوده نبودند. در تاریخ و اخبار جاهلیت مطالب بسیاری است که این گفته را گواه میباشد.

۸ - خونخواهی همانطور که عرب بیابانی دریاری ستمدیدگان بی قرار است برای خونخواهی از ستمگران نیز فداکاری میکند و اگر نسبت به عرب

بدی کردی حتماً از تو انتقام بگیرد. اگر مردی از قبیله‌ای کشته میشد، قبیله مقتول با قبیله قاتل آنقدر جنگ میکردند تا قاتل را گرفته بقصاص برسانند و یا آنکه با گرفتن دبه صلح کنند. مشهورترین وقایع خونخواهی دوره جاهلیت واقعه مهلهل بن ربیع است که چون برادرش کلیب را کشتند مهلهل سوگند خورد که زره از تن در نیارد و می نوشد و نزد زنان نرود و سرش را عطر و روغن نزند تا از قاتل برادر کیفر نگیرد و این واقعه در عرب مثل شده که می گویند مانند مهلهل خونخواهی میکند.

۹ - احترام پیران عربها برای پیران احترام بسیاری قائل هستند و کلمه شیخ بزبان عربی در عین حال که بمعنای پیر است بمعنای آقا و رئیس هم

میآید و اگر کسی از هر جهت با دیگری هم طرا از بود آن يك که سالخورده تر بود محترم تر میزیست، و چنانکه در جلد اول گفته شد در موقع جنگ نخستین فجار (فجار الاول) طایفه قریش مسن ترین افراد قوم را بفرماندهی برگزیدند. پس از ظهور اسلام و تعیین مناقب دینی سن نیز از مناقب بزرگ اسلام محسوب شد باین قسم که اگر چند نفر مسلمان در همه چیز باهم مساوی بودند پیرتر از همه بمقام ریاست میرسید، زیرا از حضرت رسول اکرم درباره امامت چنین روایت میکنند: هر کس از شما که بهتر از دیگران قرآن بداند امام جماعت میشود و اگر چند نفر در این قسمت برابر بودند آنکس که پیش از دیگران بسنت (رفتاری بعبیر اکرم) آگاه تر است مقدم است و اگر در این قسمت هم باز چند نفر برابر شدند آنکس که زودتر از دیگران هجرت کرده مقدم است، و هر گاه باز هم چند نفر برابر بودند آنکس که مسن تر است بر همه آنها مقدم میباشد.

زن در جاهلیت راجع بزین در جاهلیت گفتگو بسیار است و عقاید و آرا مختلف ذکر شده، اما شکی نیست که بطور کلی زن عرب در آن دوره

مقام مهمی داشته و باعفت بوده است و عفت وی ثمره آزادی خواهی و استقلال طلبی آن روز عرب میباشد زیرا زنی که با استقلال و آزادی خو گرفته تحمل ننگ و عار نمیتواند و برعکس زنی که در بستر ذلت و اسیری غنوده و باقید حجاب و پرده عقید گشته زودتر تن بخواری میدهد و کاری که برای آن زن آزاد مستقل ننگ مینماید زن بدبختی که در قید اسارت است آنرا چندان عار نمیشمارد و همینقسم مردان عرب نسبت بناموس غیر تمند بودند، زیرا آزادی و استقلال و جوانمردی لازمه اش غیر تمندی و دفاع از ناموس میباشد، عربها در این قسمت تعصب زیاد داشتند، و هیچ نوع رفتار و یا کردار خلاف ناموس را تحمل نمیکردند و این در مردان آزاده طبیعی است بخصوص برای مردی که يك زن دارد و غیر از یگانه همسر خود بکسی عشق نمی ورزد، عربهای بدوی که استطاعت کنیز گرفتن و همسر متعدد نداشتند، همسر یگانه خویش را ستایش میکردند، بویژه که زن بدوی کمک دست مرد و شریک رنج و زحمت او در سفر و حضر می بود.

عربها بقدری درباره ناموس تعصب داشتند که دختران خود را زنده بگور کردن میکشیدند یا زنده زنده بخاک میسپردند تا مبادا بدکاره شوند (۱).

زنده بگور کردن
دختران

البته این عادت در میان تمام اعراب معمول نبود و چندان سابقه نداشت، فقط کمی پیش از اسلام پدید آمد، و در قبیله بنی تمیم بن مره منحصر ماند و وجهش چنین بود:

میگویند این قبیله بر نعمان پادشاه حیر، باج و خراج (جزیه) میداد و چندی

۱. جرجی زیدان از روی تعصب فومی دختر کشی عربها را هم يك نوع غیرتمندی و دفاع از ناموس گفته است. در صورتی که این کار زشت میان درندگان هم بر سابقه می یافتند و حتی شر و پلنگ هم بوزاد خود را میکشند و باین جهت قرآن کریم عربها را اسخوه و لامت کرده و میفرماید و ادا الموتو سنتت بانی دنب قتلت. سوره تکویر آیه ۸

۱. ترجمه: روزی که دختر بدبخت می برسد چرا مرا زنده بگور کردید! بکنه مهمتر اینکه عربها برخلاف نوشته جرجی زیدان دختران خود را از روی غیرتمندی نمی کشند، بلکه بواسطه ناداری و بی همتی فرزندان خود را هلاک می کردند و قرآن مجید در این باره صریح میفرماید و لا تقتلوا اولادکم خشية اطلاقهن نزلهم و ابائکم. سوره الاسراء آیه ۳۳

ترجمه: فرزندان خود را از نرس بی جبری نکشید، ما روزی آنها را می دهیم! کشتن فرزند حظای بزرگی است.

آری این خود یکی از معجزات آن اسلام است که مرئی عالم امکان یعنی وجود مبارک خانم انبیاء از میان چنین درندگانی قیام فرمود و در بر تو تعالیم مقدس اسلام این مردم بی همه چیز فرمانروای سرسره جهان شدند.

از پرداخت جزیه امتناع کرد، نعمان بر سر آنان لشکر کشید و فرزندان آنها را اسیر گرفت و این عمل بر قبیله بنی تمیم گران آمد لذا کسانی نزد نعمان فرستاده اموال و اولاد خود را خواستند، نعمان خواهش آنان را نپذیرفت آنها گفتند پس زنان ما را پس بده، نعمان گفت: دختران شما شوهر کرده اند. من آنها را منخیر میکنم هر کدام خواستند پیش شوهرشان بمانند و هر کدام نخواستند شوهر خود را رها کرده پیش پدرها برگردند، همه دخترهای بنی تمیم نزد پدرها برگشتند، فقط دختر شخصی بنام قیس بن - عاصم شوهر خود عمرو بن مشرج را رها نکرد، قیس از رفتار دختر خشمگین شده نذر کرد که از آن به بعد اگر دختری پیدا کرد او را بکشد و چه بسا که کسان و اهل قبیله از وی پیروی نمودند و در هر حال خفه کردن بچه ها زیاد طول نکشید و منسوخ گشت زیرا مخالف عقل و عاطفه انسانی بود و بزودی شخصی بنام صعصعة بن ناجیه بر خاست و خود را فدای دختران کرد و آن عمل متروک شد.

زنان عرب در دوره جاهلیت از خود استقلال و اراده داشتند و دارای آزادی و مقام بودند و عده ای از آنان در جنگ و سیاست و ادب و شعر و تجارت و صنعت بنام گشتند، بخصوص پس از ظهور اسلام که استعداد نهفته آنان پدیدار شد و در اوایل اسلام زنان مشهوری از میان عرب بیرون آمدند که از حیث عقل و رأی و تدبیر و دلیری ضرب المثل گشته و بیشترشان از مدینه مرکز اسلام برخاستند.

زنانی که در دوره جاهلیت بدلیری و بلند همتی و قوه اراده مشهور شدند کم نبودند و نامی ترین آنها اینان هستند، سلمی دختر عمر از زنان قبیله بنی عدی بن نجار این زن بلند همت با شوهر خود شرط میکرد که اختیار همه چیز در دست خود او باشد و بمحض اینکه از شوهر خلافتی میدید او را رها میساخت. غالباً مردان عرب در دوره جاهلیت اختیار ازدواج را بدختران وامیگذازدند و بدون رضایت دختران بزناشویی آنها رضایت نمیدادند. زنان قریش از سایر زنان بر شوهر خود مسلط تر بودند و بمردان تحکم میکردند، بسیاری از آنها در جنگ شرکت میجستند و مردانه وارد میدان شدند، مثلاً در جنگ احد پرچم قریش بر زمین افتاد و هیچ مردی جرئت نمیکرد

زنان نامی عرب در جاهلیت

آنرا برافرازد تا آنکه زنی بنام عمره دختر علقمه حارثیه قدم پیش نهاد و پرچم را از زمین بلند کرد و مردان را دور خود جمع کرده بکارزار شتافت. هند دختر عتبّه زن ابوسفیان مادر معاویه در همان جنگ کاری کرد که از مردان هم ساخته نبود، هند عده‌ای از زنان را بادایره و دمهك گرد آورد و پشت سر مردان قرار داده بآنها امر کرد دایره بزنند و شعر بخوانند و مردان را برای پایداری در جنگ تشویق کنند و همینکه مسلمانان شکست خوردند هند میان کشتگان راه افتاد و یکی یکی آنها را زیرورو کرد تا آنها را بخوبی بشناسد، بمحض اینکه جسد حمزه عموی پیغمبر را دید شکم حمزه را با کارد پاره کرد و جگر حمزه را در آورد و آنرا بدهان برد و چون نتوانست بچود از دهان در آورد، آنگاه بالای سنگی رفت و در باره شکست مسلمانان اشعار خواند (۱)

زنان عرب در دوره جاهلیت همراه مردان بمیدان میآمدند، مشك بدوش میگرفتند، سپاهیان را آب میدادند و زخمی‌ها را معالجه میکردند. ام‌عمار و انصاریه دختر کعب انصاری و ام حکیم دختر حارث و خنساء شاعره نامی خواهر صخر و بسیاری دیگر از زنان نامی آندوره‌اند.

عده‌ای از این زنان در حسن تدبیر و اداره امور شهرت یافتند از آن جمله خدیجه دختر خویلد که زن خردمند کاروان با عفت و با شرافت و ثروتمندی بود و مردان درستکار پاکدامن را برای رسیدگی بکارهای خود و انجام بازرگانی اجیر میکرد و با آنان قرار داد می‌بست که چقدر از سود تجارت متعلق بآنان و چقدر از آن خود او باشد و همینکه پیش از بعثت درستی و امانت پیغمبر اکرم را شنید و از اخلاق حمیده آن وجود مبارك آگاه شد از آنحضرت خواست که عامل وی باشند و برای بازرگانی بشام بروند و بیش از سایر عاملان حق العمل در یافت دارند و چون آنحضرت تجارت را بطور مطلوب و با امانت انجام دادند، خدیجه کبری بآنحضرت پیشنهاد ازدواج داد و حضرت رسول پیشنهاد آن بانوی بزرگ را پذیرفته و با وی

۱ - باز هم شگفت آور است که جرجی زیدان تمدن این عمل و حبشیابه (جگر خوردن و شکم پاره کردن) هند را جزء مفاخر وی بشمارد. و این برای آنست که جرجی زیدان خود عرب بوده و میان منان متمصب میزیسته است ولی شیعیان از روی انصاف هند جگرخوار را که نسبت به مرده و کشته آنطور رفتار کرده منظور میدارند و این عمل او را سزاوار نکوهش میدانند و الحق که حق با شیعیان است. مترجم

همسر شدند. خدیجه نخستین زنی است که (بسیدانیاء) ایمان آورد و پیغمبر را در تمام گرفتاری های یاری کرد و تشویق به پایداری نمود و هرگاه که پیغمبر از هر طرف رنج و آزار میدیدند و سخنان ناپسند میشنیدند نزد خدیجه شکایت میفرمودند و خدیجه با خوشروئی و شیرین زبانی شوهر بزرگوار خود را دلدار می داد و رنج و اندوه (حضرت سید المرسلین) را تسکین می بخشود و تا پایان زندگی خود این رویه را ادامه داد.

این دوره (دوره عربی اسلام) با پایان خلافت بنی امیه در شام سال ۱۳۲ خاتمه میپذیرد. مادر جلد چهارم سیاست آن دوره را شرح دادیم که از هر جهت عربی بود سرداران و بزرگان همه عرب بودند و عرب بر همه کس و همه جا حکمرانی داشت و آداب اجتماعی، همان آداب اجتماعی اعراب بدوی محسوب میشد و یا اینکه در آن دوره آداب اجتماعی بدوی عرب رفته رفته رو با آداب شهر نشینان انتقال مییافت، بعبارت دیگر عربها میکوشیدند که صفات قدیمی بدوی خود را (وفاداری، پناه دادن مظلومان، کرم، یاری کردن در ماندگان، شجاعت، عفت و غیره) نگاهدارند اما مقتضیات شهر نشینی و زندگی راحت با آن صفات جور در نمیآمد و سرانجام قانون طبیعت کار خود را انجام داد و عرب شهر نشین در اواسط دوره عباسی بیشتر صفات برجسته دوره بدویت را فراموش کرد. عصر اسلامی عربی بدو دوره تقسیم میشود: اول عصر خلفای راشدین، دوم دوره بنی امیه و اینک تفصیل هر یک از آن دو دوره.

در زمان خلفای راشدین تغییر مهمی در صفات بدوی اعراب روی نداد فقط تعصب قومی آنان ضعیف گشت و بر طبق تعلیمات اسلامی همه اعراب (قحطان و عدنان) تحت لوای اسلام متحد شدند دیگر آنکه عدالت خواهی خلفای راشدین (بنخصوص عمر) بذل و بخشش بی حساب (کرم) اعراب را محدود ساخت، چه که عمر مردی سخت گیر و عدالتخواه بود و در هم ودانق را با مأمورین حساب میکرد و اگر خبر میشد که مأموری علاوه بر حقوق خود چیزی در بیافت کرده آنرا

آداب (عادات و

رسوم) اجتماعی در

زمان خلفای راشدین

مصادره مینمود.

همینقسم علی (علیه السلام) که در حساب مأمورین خود بسیار دقت میکرد. در زمان خلفاء پول به مستحقان میرسید و کسانی که استحقاق نداشتند چیزی عایدشان نمیشد صحابه (یاران پیغمبر) نیز در این روش از خلفاء پیروی میکردند تا آنجا که آنان را به بخل و امساک متهم میساختند در صورتیکه آنها بخیل نبودند فقط حق را به مقدار میدادند و از بذل و بخشش بیجا خودداری داشتند. سایر صفات عرب (بجز تعصب قومی و بذل و بخشش) سر جای خود ماند بلکه پاره‌ای از آن صفات مانند وفا، عفت دستگیری از درماندگان، جوانمردی، شایع تر شد. زیرا اسلام این صفات پسندیده را تشویق میکرد و عدل و تقوای خلفای راشدین را تأیید مینمود. اگر خلیفه یا نماینده او وعده‌ای میداد بوعده خود وفا میکرد و اگر پیمان می‌بست آنرا رعایت مینمود و بیم و امید و طمع او را از وفاداری و حفظ عهد باز نمیداشت تا آنجا که اگر در نتیجه پیش آمد و یا گرفتاری از حمایت ذمیان غفلت میکردند فوری جزیه‌ای را که از آنان (بابت حق الحمايه) گرفته بودند پس میدادند، در صورتیکه اگر هم پس نمیدادند کسی نمیتوانست آنرا پس بگیرد اما آنها از روی وفاداری و حفظ قول و شرافت جزیه را مسترد میداشتند شجاعت نیز پس از اسلام تأیید و تقویت شد چون لازمه جهاد شجاعت است. همینطور سایر صفات پسندیده میان عربها تقویت یافت. بخصوص آزادی و استقلال که بسیار نیرو گرفت، زیرا خلفای راشدین با تمام مسلمانان از هر طبقه و درجه که بودند با مساوات و عدالت رفتار میکردند تا حدی که مردم عادی با خلفا بطور معمول سخن میگفتند و از آنان بیم و هراسی نداشتند و اگر لغزشی در آنها میدیدند آنان را تهدید میکردند و اگر کار به تهدید اصلاح نمیشد خلیفه را میکشیدند. همانطور که عثمان را ابتدا علامت و تهدید نمودند و چون خود را اصلاح نکرد او را کشتند، چه بسا که اگر امیر (والی و جانشین خلیفه) در گفتار و کردار خطا میرفت، مسلمانان او را سنگ میزدند و بر بسیاری از آنان در موقع خطبه خواندن سنگ ریزه می‌انداختند.

زن در دوره خلفای راشدین

در اوایل اسلام تمام همت زن متوجه شعر و ادبیات و استقامت رأی گردید و در عین حال به عفت و عزت نفس سابق باقی ماند و زنان بسیاری در آن دوره وجود داشتند که بصفات فوق موصوف میباشند از آن جمله : عایشه ام المؤمنین که بانوی دانشمند هوشمند با فکر و تدبیری بود تا آنجا که بریاست دستة بزرگی از صحابه انتخاب شد و جنگ بزرگی برپا ساخت (مقصود جنگ جمل است که بر ضد حضرت مولی برپا کرد مترجم) و احادیث بسیاری از پیغمبر اکرم روایت نمود .

دیگر عایشه دختر طلحة بن عبیدالله صحابی که علاوه بر علم و کمال، خوش صورت هم بود و از تاریخ عرب و علم نجوم نیز اطلاعاتی داشت و با آنکه بسیار نیکو روی بود از مردان رونمیگرفت ، زیرا خود را بالاتر از آن میدید که از بیم مردان پشت پرده برود ، عایشه معمولا در کاخ خود جلوس میکرد و تیراندازان در حضور او تیراندازی را مسابقه میگذاشتند و از تشویق و تحسین او بر خوردار میگشتند و همینکه به حج میرفت زنان شاعره و مردان شاعر به حضور او میآمدند و شعر میخواندند و جایزه های کزاف میگرفتند . مویکب عایشه در موقع حج بقدری با عظمت بود که تا آن موقع سابقه نداشت مثلاً يك دستگاہ برای زنان مشاطه او حرکت میکرد و دستگاہ دیگر مخصوص انبارها و توشه ها و دستگاہ دیگر پیشکاران و همراهان را میآورد و دستگاہ شخصی خودش از سیصد استر و شتر و اسب و چندین تخت روان و هودج تشکیل مییافت .

(حضرت) سکینه دختر حسین بن علی (حضرت سیدالشهداء علیه السلام) با عایشه دختر طلحة هم زمان بودند و آنان را دو بانوی بزرگ قریش میخواندند حضرت سکینه با مردان محترم قریش در نهایت عفت و عصمت مجالست و معاشرت میفرمود و شاعران را بحضور می پذیرفت و بزرگان و دانشمندان را با رعایا میداد و خواننده های طعام برای آنان تهیه میفرمود ، سپس از دانشمندان و ادیبان و شاعران سئوالاتی میکرد و از آراء و افکار آنها انتقاد ادبی و عملی مینمود و بهر کدام جایزه و صلہ و انعام مناسب مرحمت میکرد .

اسماء دختر ابابکر خلیفه اول معروف بذات النطاقین مادر عبدالله بن زبیر از

زنان نامی آن روزگار میباشد و همینکه پسرش (عبدالله بن زبیر) در مکه محاصره شد مادر او را بیایداری و فداکاری تشویق و ترغیب کرد و گفتگوی این مادر دلیر و تشجیع وی از فرزند برای مردن و کشته شدن در راه عقیده و مساک گواہ بزرگی بر بلند همتی آن بانوی ارجمند میباشد (۱).

همینقسم زنان شاعره متعددی در آن دوره ظهور کردند که از آنجمله لیلی اخیلیه، وخنساء، وفارعة المریه است. در بادیة العرب شماره این زنان شاعر سخنور زیادتر بودند، اینها با کمال سادگی و بی باکی با مردان نشست و برخاست میکردند. شعر میگفتند و شعر میشنیدند و اگر مختصر انحرافی از مردان میدیدند، آنها را از پیش خود میراندند، از آن جمله عمرة الجمیحیه زن سخنگوی شاعره شعر دوستی بود و با مردان برای شعر و شاعری مجلس میآراست و بسیاری از بزرگان قوم به مجلس او حاضر میشدند. روزی زنان قبیله بصره گفتند که ابودهبیل حمجی تو را دوست دارد و برای عشق تو به مجلس تو میآید و گرنه بشعر و شاعری اهمیت نمیدهد، با آنکه ابودهبیل حمجی از اشراف قبیله بود عمره او را از پیش خود راند و از آن به بعد اگر هم مجلسی برای مشاعره میآراست از پشت پرده با مردان سخن میگفت.

پس از آنکه تمدن اسلام روبه تکامل رفت زنان سیاستمدار، باهوش، کاردان در میان مسلمانان پدید آمدند که شرح حالشان در مجلدات سابق گفته شد.

چنانکه میدانیم زمان بنی امیه بازمان خلفای راشدین اختلاف بسیار داشت و از آنرو تغییراتی که در آداب و رسوم عرب در دوره بنی امیه پدید آمد با تغییرات زمان راشدین فرق داشت. هدف بنی امیه آن شد که برتری دوره جاهلیت خود را در یابند

۴- آداب (عادات و رسوم) اجتماعی در زمان بنی امیه

و بنی هاشم را که بواسطه ظهور پیغمبر جلو افتاده بودند عقب بزنند و لذا برای رسیدن

۱- مضمون از گفتگوی اسماء و عبدالله بن زبیر آنست که پس از محاصره مکه بدست حجاج عبدالله بن زبیر پیش مادر آمده گفت میترسم بنی امیه بر من دست بایند و مرا بکشند و پس از کشتن حسد مرا بدار بیابند و پدرش پاسخ داد که فرزند جان و تکیه گوسفند را سر براندند کارش تمام میشود و از آنکه پوستش را بکنند و یا تکه تکه اش کنند دردمش نباید توهم اگر واقعاً در راه عقیده آماده کشته شدن هستی چه باک از آنکه پس از مرگت با پدر، مادر، پسران و دختران من دعا کنند.

بهدف هر مانعی را زیر پا میگذاردند و هر چه از آداب و رسوم عرب که بدر دشان میخورد تشویق میکردند و آنچه که باغراضشان مخالف بود دور میانداختند، مثلاً چون بذل و بخشش را برای جمع آوری یار و یاور لازم میدیدند آنرا ترویج میکردند، جایزه‌ها و انعام‌ها و مقرری‌های هنگفت میبخشیدند. مهمانسراهای متعدد دایر میساختند، کسانی را که نمیتوانستند بکشند یا بذل و بخشش ساکت میکردند، شاعران و رؤسای اعراب را با مال و منال میخریدند.

و نیز شجاعت را تشویق میکردند زیرا برای مبارزه با مخالفان بمردان دلیر احتیاج داشتند. تعصب قومی را با شدت هر چه تمامتر تشویق میکردند، چنانکه گفتیم پس از ظهور اسلام همه عربها در ظل کلمه واحد اسلام متحد شدند و آن تعصبات قومی و خانوادگی را فراموش نمودند. اما بنی امیه برای مبارزه با هاشمیان تعصب قومی را بوضع پیش از اسلام در آوردند.

بنی امیه نمیتوانستند مانند اعراب زمان جاهلیت وفادار بمانند، زیرا وفاداری با مکر و حيله و سیاست بازی منافات دارد. آنها بخوبی میدانستند که خلافت حق بنی هاشم است و البته وفاداری مستلزم آن بود که دست از خلافت بردارند و یا لاقلاً مردانه بجنگند، اما امویان تمام کارهای خود را با حيله و نیرنگ انجام میدادند، معاویه سرسلسله امویان در پنهانی با مکر و حيله بهر عملی مبادرت میکرد و آن عملیات ناپسند را با حلم و کرم و خوش معاشرتی پرده پوشی مینمود. اما خلفای بعد از او (خلفای اموی) آن حلم و خوش رفتاری و تدبیر را نداشتند و علناً با خیانت و حيله بازی مردم را بدام میانداختند. عبدالملك بن مروان نخستین خلیفه خیانت پیشه‌ای است که آشکارا پیمان شکست و از هیچ نوع نقض قول و نقض عهد بیم نداشت. عمال و مأمورین بنی امیه طبعاً از رفتار خلفاء تقلید میکردند و بیش از آنان مرتکب اعمال خلاف شرافت میشدند و مشهورترین آنان زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله و حجاج میباشند.

از دست رفتن آزادی
بنی امیه جداً با استقلال و آزادی گفتار و افکار مقاومت داشتند
و زبانها را از هر راهی می بستند، کسانی که آزادی دوره خلفای
در زمان بنی امیه
داشتند را درك کرده بودند و با آزادی و حقیقت گویی خو گرفته

جوانمردی و یاری
 ستمدیدگان
 (النجده والاریحیه)

این دو اوصفت برجسته در تمام دوره اسلامی (عربی) هم چنان میان عربها برقرار ماند و بااستثنای موارد معینی حتی ظالم ترین و بی باک ترین خلفای اموی این دو موضوع را رعایت میکردند و شواهد بسیاری در آن باب دیده میشود. از آن جمله اینکه در روز جنگ صفین يك اسیر عراقی را نزد معاویه آوردند معاویه گفت خدا را سپاس که تو را گرفتار کرد. اسیر گفت ای معاویه چنین نگو، معاویه گفت چه نعمتی از این بالاتر که قاتل پاران من همین الساعه گرفتار شد! ای غلام گردنش را بزن.

اسیر که این را دید گفت ای خدا گواه باش که معاویه مرا در راه رضای تو نکشت و تو باین کار راضی نبودی. او این عمل را برای پیشرفت امور دنیوی میکند خدایا اگر او این کار را کرد آنچه که او سزاوار است باز بده و اگر چنان نکرد مطابق رفتار او تلافی کن.

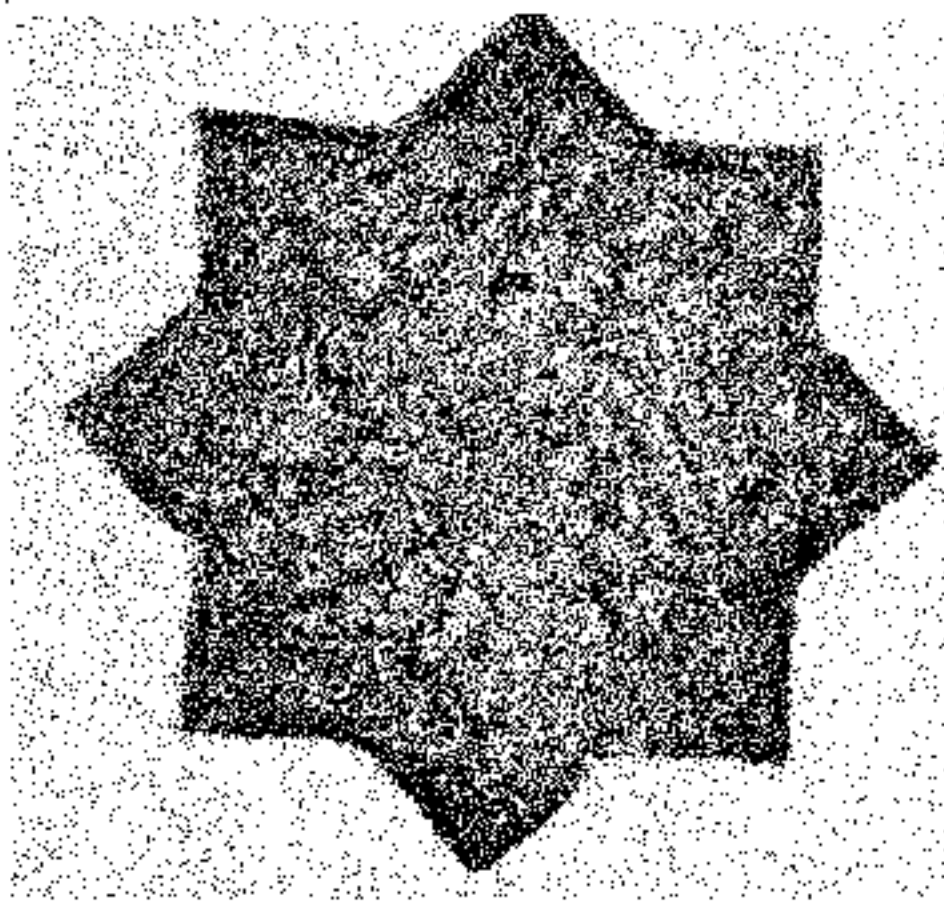
معاویه گفت وای بر تو ما را به نیکوئی دشنام دادی و بنیکوئی نفرین و دعا کردی... او را آزاد کنید. موقع دیگر معن بن زائده فرمان داد دسته‌ای از اسیران را بکشند، کوچکترین آنان برخاسته گفت ای معن آیا اسیران را تشنه سرمیبری؟ معن گفت آب با آنها بدهید و همینکه آب نوشیدند همان جوان گفت ای معن آیا میهمانان خود را میکشی؟ معن فوری همه آنها را آزاد ساخت.

هنگامی دسته‌ای از اسرای خوارج را نزد حجاج آوردند حجاج گفت همه را گردن بزنید، چرانی از جا برخاسته گفت: ای حجاج اگر ما بدی کردیم و مرتکب گناه شدیم تو با عفو خود نیکوئی کن. حجاج گفت وای بر اینان کسی نبود که مانند این جوان سخن بگوید، سپس از کشتن آنها خودداری کرد و امثال این وقایع بسیار است.

چه بسیاری که برای احترام از ملامت زنان از روی جوان مردی خود را بکشتن میدادند، چنانکه عیسی بن مصعب بن زبیر آنطور کرد، وی با پدرش مصعب در عراق با محمد بن مروان می‌جنگید (۷۱ هجری) و همینکه مصعب خود را مغلوب

دید به پسرش عیسی گفت تو بگیر عیسی گفت هر گز چنین نکنم و این تنگ را نپسندم که زنان قریش بگویند عیسی پدر خود را تسلیم جلاد کرده و خود گریخت. پدرش گفت پس به مکه برو و بعمریت عبدالله بگو که مردم کوفه مرا بکشتن دادند، عیسی جواب داد که این کار را نیز نکنم خبر مرگ تو را برای قریش نمیبرم، اما پدر جان بهتر است به بصره برویم زیرا مردم بصره با امیر المؤمنین (عبدالله بن زبیر) وفادارند، مصعب گفت نه این عمل جایز نیست زیرا اهل ندارم زنان قریش از فرار من صحبت بدارند. آنگاه پدر و پسر در میدان جنگ پایداری کردند و هر دو کشته شدند (۱)

مردانگی و گذشت تا اوایل عباسیان نیز باقی ماند، چه که هرون بواسطه قصیده‌ای که یکی از افراد بنی ربیع در مدح هرون گفته و از وی برای قوم خود طلب عفو نموده بود همه مقصرین بنی ربیع را که محکوم بقتل بودند بخشید و همینکه مأمون در حد قتل ابراهیم بن مهدی بر آمد با احمد بن ابی خالد (وزیر) مشورت کرد وزیر گفت ای امیر مؤمنان اگر او را بکشی کاری عادی انجام داده ای و اگر به بخشی کار فوق العاده ای کرده ای. مأمون هم با همین حرف از سر خون ابراهیم گذشت.



يك كلمه كاشي - ساخت شعری

ولی بعد از استیلای ترکان بلند همتی و جوانمردی و مردانگی از میان مردم رخت بر بست و عنصر عربی ضعیف گشت و چون هدف اصلی جمع آوری مال و منال بود طبعاً مردانگی و بلند همتی رو به کاستی گزارد، اما باید دانست که این وضع از زمان ابو مسلم خراسانی

آغاز گشت و چه بسیار اتفاق افتاد که مردم او را بجوانمردی و مردانگی

یاد آور شده طلب یاری و بخشش میگردند و ابو مسلم اهمیتی باین صفات عالی نداده آنچه که مورد نظرش بود اجراء میداشت ، اگر چه آن عمل برخلاف جوانمردی بود . و اما احترام به پیران در تمام ادوار اموی و عباسی برقرار مانده و هنوز هم میان عربها باقی و برقرار میباشد .

وضع زن در آن روزگار تغییر بسیار یافت ، زیرا عفت و غیرت بسختی زن در روزگار امویان رو بکاستی رفت . غلام و کنیز زیاد شد ، بزم آرامی و باده پیمائی رواج گرفت و بعضی از خلفاء در عیاشی و هرزگی افراط کردند ، مخنثان در شهرها فرونی یافتند ، غزل سرائی و اظهار عشق در شعر شاعران بسیار گشت و مردان بی غیرت و اسطه رسانیدن مردان بزنان (از راه نامشروع) شدند . طبعاً فساد شیوع پیدا کرد ، غیرت مردان رفت و عفت زنان نابود شد . پیش گفتیم که در زمان جاهلیت و در اوایل اسلام زن ها با مرد ها نشست و برخاست و سخنوری میکردند و آنرا عیب نمیدانستند ، چون نسبت بزنان چشم بد بین نداشتند و اگر اتفاقاً مردی بزنی بدنگاه میکرد شوهر یا پدر یا برادر یا کس و کار آن زن مرد بد چشم را به بارزه می طلبید و آنقدر با هم می جنگیدند که یکی از آنان در راه غیرتمندی کشته شوند ، و چه بسا که برای يك نگاه بد نسبت به يك زن میان دو قبیله جنگ های خونین در میگرفت و علت جنگ فجار دوم ، همان نظر نامناسب نسبت به یکی از زنان بوده است حتی شاعران کمتر غزل میگفتند و اظهار عشق میکردند . میگویند اول کسی که در شعر خود نسبت بزنان اظهار عشق کرد امرؤ القیس بود و گر چه این روایت چندان محکم نیست اما میرساند که عربهای جاهلیت از غزل سرائی در باره زنان دور بودند و اگر هم غزلی میگفتند در باره نامزد خود و یا دوست عادی خود غزل میسرودند و اگر کسی برای زن بیگانه ای غزلی میسرود این کار شگفت آور زبانزد مردم میشد ، چنانکه داستان عاشقان دیوانه (مجنون ها) در صدر اسلام وارد زبانها شد . بعضی از شاعران فقط برای تقویت قریحه شعری نسبت بعاشق موهوم غزلبافی میکردند و در هر حال نظر بدی نسبت بزنان نداشتند .

زنان و مردان عرب پیش از روزگار بنی امیه بعفت و پاکدامنی اهمیت بسیار

میدادند و بآن افتخار میکردند و چه بسا که عاشق و معشوق پس از مدت‌ها جدائی در خلوتی بهم میرسیدند ولی با کمال سادگی مشغول صحبت میشدند و از یکدیگر کله و شکایت میکردند و بدون کوچکترین عمل خلاف از هم جدا میشدند. مشهورترین مردمان عرب در این صفت (پاکدامنی) طایفه بنی عذر بودند و اتفاقاً عشاق فراوانی از میان آنان برخاسته است که همه از مرد وزن به پاکبازی شهرت یافتند. گفتیم که عربهای زمان جاهلیت کمتر در باره زنان غزل غزلسرائی در باره زنان میسرودند و اگر کسی پیش از نامزدی در باره دختری غزل میسرود همیشه از همسری با او محروم میگشت. خلفای راشدین که از مردان دیندار پرهیزکاری بودند، غزلسرائی در باره زنان را گناه میشمردند و گوینده او را کیفر میدادند، مخصوصاً عمر اگر میشنید شاعری برای زنان غزل گفته او را تازیانه میزد و چون کمتر شاعری جرئت غزلسرائی در باره دختران داشت اگر کسی آن دلیری را بکار میبرد و برای دختری غزل میگفت، آن دختر شهرت می یافت. از آنرو بعضی از پدران از شاعران میخواستند که در باره دختران آنها غزل بسرایند تا آنها شهرت یافته بخانه شوهر بروند.

در هر حال وضع زندگانی عرب، آب و هوا و محیط اجتماعی عرب طوری است که زن و مرد عرب طبعاً پاکدامن باشند و در مجالس و محافل با کمال عفت گرد هم جمع آیند. حتی در کعبه نیز زن و مرد با هم ادای حج میکردند و در آن کار عیبی نمیدیدند. اما همینکه زندگانی تجملی میان عربها معمول شد و مردان هم خوابه و کنیز و کلفت فراوان بخانه آوردند آن طبیعت و تربیت اولیه تغییر یافت، مثلاً موقعی که خالد قسری از طرف سلیمان بن عبدالملک اموی والی مکه بود شاعری راجع با اجتماع زنان و مردان در کعبه این اشعار را سرود:

ترجمه:

«به به کعبه چه جای خوبی است، بخصوص هنگامیکه زنان آنجا می آیند و برای»

«بوسیدن حجر الاسود ما را پس و پیش میزنند.»

خالد که این شعر را شنید فرمان داد زنان و مردان جدا جدا طواف کنند.

ترجمه شعر :

«شب بی خواب ماندم و از ماندن در (جیرون) خسته شدم.»

معاویه گفت چونم که بی خواب مانده و جهنم که از ماندن در جیرون خسته

شده است به من و توچه ؟

یزید گفت او شعر دیگر هم گفته است .

ترجمه :

«آنقدر در شام (در غربت) ماندم که کسانم بمن بدگمان شده اند.»

معاویه گفت :

پسر جان اگر کسانش باو بدگمان شده اند تو چرا خشمگین هستی ؟

یزید گفت باز هم شعر دیگری گفته است .

ترجمه :

«دختر معاویه مانند مر و ارید درخشانی است که تازه از مدف در آمده است.»

معاویه گفت واقعاً درست است .

یزید گفت وی میگوید .

ترجمه :

«اگر نسبش را بخواهی کسی عالی تر از وی سراغ ندارم.»

معاویه گفت این هم صحیح است و برای شاعر گناه نمیشود .

یزید گفت باز هم شعر دیگری دارد .

ترجمه :

«پهلوی پهلوی با وی بکاخ سبز رفتیم . . .»

معاویه گفت شاید اینطور نبوده است .

خلاصه آنکه هر چه یزید از اشعار و غزلهای عبدالرحمن در باره خواهرش

میخواند معاویه عذر و بهانه ای میتراشید و طوری وا نمود میکرد که شاعر مستحق

مجازات نمیباشد ، تا آنکه بعضی از نزدیکان معاویه وی را ملامت کرده گفتند کار

این اشعار بجا های نازک کشیده و سخنان شاعر درباره دختر تو دهان بدهان افتاده

است و باید عبدالرحمن تنبیه بشود ، معاویه هوشیار که نمیخواست عبدالرحمن را برنجاند بتزدیکان خود گفت چاره این کار با من است و بزودی سزای شاعر را میدهم ، آنگاه شاعر را فرا خواند و باخوشروئی و مهر بانی از وی پذیرائی کرده گفت: این اشعار تو برای من اسباب درد سر شده است .

تو برای يك دخترم غزل سرودی و از دختر دیگرم نام بردی و او را به جان من انداختی ، عبدالرحمن گفت واقعاً من بد کردم و حق با دختر دوم شماست ، اما برای این یکی اشعار بهتری خواهم گفت . عبدالرحمن همان روز اشعار آبداری در باره دختر دوم معاویه گفت و میان مردم منتشر ساخت و با اینعمل خود رارسوا کرد زیرا معاویه فقط یکدختر داشت ، و همینکه عبدالرحمن راجع بمعاشقه با دختر دوم شعر سرود ، همه فهمیدند که گفته های وی از آغاز بوج بوده است و تصور کردند شعر های اولی هم بدستور خود معاویه برای مصاحبتی گفته شده است .

بار دیگر هم ابودهبیل جمعی دربارہ دختر معاویه غزل سرانید و معاویه زبان او را با پول برید سایر خلفای اموی و امرای آنان نیز همینطور ها نسبت بغزل و غزلسرائی رفتار میکردند یعنی در عین حال که اخلاق بدوی در طبیعت آنان سرشته شده بود بواسطه معاشرت و مجاورت با شهر نشینان و آلودگی بمیکساری و زن بازی نمیتوانستند از مغالزه و معاشقه بازمان جلوگیری کنند شاعران هم تحت تأثیر همین جریانات در میآمدند ، و گرچه جانشان گاه گاه بخطر میافتاد معذک دست بردار نبودند ، ولی بیش از همه شاعران قریش متعرض زنان میشدند از آن جمله همان عمر بن ابی ربه ای که نامش را بردیم با این سربج آوازه خوان سوار اسب میشدند و در موقع آمدن حجاج زنان مکه را دنبال میکردند و برای آنان شعر میساختند ، گرچه دختر یا زن خلیفه میان آنها بود .

ظاهراً این رفتار آنان بیشتر برای خشنودی خود زنان بوده است ، زیرا زن هر که باشد از اینکه در باره او شعر بگویند و زیبایی او را بستايند خوشنود میشود گرچه بداند کسانش (شوهر و برادر و غیره) از این کار خشمگین میگرددند ، مثلاً بیدالمک بن مروان دختری داشت که میخواست به حج برود ، و پدر دختر میترسید

که عمر بن ربیعہ در بارهٔ او غزل بسراید لذا پیش از حرکت دختر خلیفه بمکه حجاج شرحی به عمر بن ربیعہ نوشت که اگر شعری در بارهٔ دختر خلیفه بسرای هر بدی دیدی، از چشم خودت دیده‌ای، عمر هم تعهد کرد که ساکت بماند، دختر عبدالملک بار سفر بسته بحج آمد و پس از اتمام مراسم حج مردی از اهل مکه بوی بر خورد، دختر خلیفه باو گفت: تو اهل مکه هستی؟ مرد گفت آری. دختر خلیفه بوی تعرض کرده گفت: لعنت بتو و همشهریهای تو، مرد مکی سبب این اعتراض را جو یا گشت، دختر خلیفه گفت: من از دمشق بمکه آمدم و کنیزان پری پیکر ماهر دمی با خود آوردم که چشم روزگار بزیبائی آنان ندیده است، با این حال عمر بن ابی ربیعہ بی همه چیز که برای همه کس و همه چیز شعر میگوید در بارهٔ ما شعری نگفته که موقع برگشتن با آن سر گرم بشویم و در میان راه مشغولیات داشته باشیم.

مرد مکی گفت من حتم دارم که عمر اشعاری گفته، ولی از ترس پنهان داشته است، دختر خلیفه گفت، تو بر و اشعاری که در مدح و توصیف ما سروده بیاز و برای ما بخوان، من برای هر شعر ده دینار انعام میدهم، مرد مکی نزد عمر آمد و ماجرا را گفت، عمر اشعاری را که در بارهٔ کاروان دختر خلیفه سروده بود بر خواند و از مرد مکی خواست که آنرا پنهان دارد.

دیگر از شاعرانی که آن مواقع متعرض زنان میشد و برای آنها شعر میگفت اخوص است که حتی از زنان محترمه مدینه نیز دست بر نمیداشت، و برای آنان شعر میگفت، و همینکه مردم مدینه از دست زبان او بسلیمان بن عبدالملک شکایت بردند سلیمان دستور داد او را تازیانه بزنند و تبعید کنند وضاح الیمن شاعر نامی آن زمان در بارهٔ ام البنین زن ولید بن عبدالملک غزل میسراید، ولید چندین بار در صدد قتل وضاح بر آمد، اما عبدالعزیز پسر ولید پدر را از این کار باز داشته گفت اگر او را بکشی مردم میگویند هر چه در بارهٔ ام البنین گفته راست بوده است. ولید هم از ناچاری سکوت کرد ولی وضاح دست بر نمیداشت، و علاوه بر ام البنین زن خلیفه متعرض فاطمه خواهر خلیفه همسر عمر بن العزیز گشته این اشعار سرود:

ترجمه اشعار:

« به به » چه بانوی با عظمتی است ، دختر خایفه و نواده خایفه و خواهر خایفه و همسر خلیفه است ، و همینکه بدینا آمد ، قابله‌ها و خانوادهاش از تولد وی شادمان گشتند .

ولید که این اشعار را شنید از جا در رفت و بانگ بر آورد که کار وضاح بآنجا رسیده که متعرض خواهران و زنان ما می‌شود . آیا کسی نیست شر این سنگ را از سرها دور کند ، سپس دستور داد چاهی کنند و وضاح را زند . زند در آن چاه دفن نمودند .

بنا بر این دوره امویان از نظر عفت و غیرت دوره‌ای بوده که از اخلاق و عادات صحرائشینی تدریجاً بخوی و رفتار شجرنشینی تبدیل میگشته است .

پس از پایان دوره اموی آن سادگی بدوی اعراب بکلی زایل گشت ، و مردم بکبار غرق عیش و نوش شدند ، غیرتمندی کمیاب گشت ، غزل سرایی و تعریف بر زنان شیوع یافت ، تا آنجا که شاعران قصیده‌های مدح را با معاشقه زنها شروع میکردند ، خلفای نخستین عباسی که تا حدی بدوره بدوی نزدیک بودند از این جریان ممانعت داشتند ، مخصوصاً مهدی فرزندان منصور بشار شاعر را که در مدح او قصیده‌ای گفته بود و اشعار و عزللهائی در باره زنان سروده بود مورد ملامت قرار داد ، و تا زمان هرون غزل سرایی درباره زنان ناپسند بشمار می‌آمد . اما هرون او را مباح ساخت و اصرار ورزیده که آنطور شعر بگویند ، و در نتیجه غیرتمندی با سرعت رو بکمی و کاستی گزارد .

در فصلهای پیش گفتیم که پس از ظهور اسلام عربها شهرنشین

آداب و رسوم اجتماعی شدند و با تجملات و خوشیهای شهریان آشنا گشتند ،
در زمان عباسیان

و در خوشگذرانی و عیاشی غرق شدند ، آن اخلاق

و عادات بدوی ساده خود را از دست دادند ، و بر احوت طلبی و تن آسایی پرداختند ، علم و فلسفه و طب آنان را از سادگی و خشونت بدوی برکنار ساخت ، و در زمان عباسیان این وضع (دوری از زندگانی بدوی) شدت گرفت زیرا دولت عباسیان با

کمک ایرانیان تأسیس شد، و عباسیان از هر جهت متوجه عادات و رسوم ایرانیان گشته از اعراب و زندگانی ساده آنان دوری جستند. بعلاوه عباسیان برای تحکیم مبانی سلطنت خود ناچار بحیله و مکر و ترور دست زدند. (شرح آن در جلد چهارم گذشت) و در نتیجه از وفا و شجاعت و آزادی خواهی و استقلال و غرور و تعصب و جوانمردی که صفات برجسته عرب بود، جز آثار بسیار ضعیف چیز مهمی بر قرار نماند.

فزونی کنیزکان و هم خوابه ها از غیرت مردان کاست، تا آنجا که مردها کنیزان رومی و ترک و ایرانی خود را که از زنان عرب زیبا تر و نمکین تر بودند برای یکدیگر

زن در زمان
عباسیان

هدیه میدادند، در صورتیکه پیش از آن مرد عرب جز زن خود بزن دیگری توجه نداشت و زن هم از طرف مرد خود مطمئن بود که جز وی با زن دیگری سروکار ندارد. اما تدریجاً مهر و محبت مرد از یکزن به چند و یا چندین زن انتقال یافت و طبعاً غیرتمندی او نیز تجزیه و تقسیم گشت. زن هم که مرد را با دیگران سرگرم دید بفکر سرگرمی خود افتاد (مگر زنان باشرافی که در هر حال عفت خود را حفظ کردند) و خلاصه اینکه تا تمدن اسلام در دوره عباسیان کامل گشت، زن عرب شهر نشین بکلی از خاطر هافراموش شد و آزادی خود را از دست داد نه کسی برای او تعصب میکشید، نه خود تر برای شوهرش تعصب بخرج میداد، و چه بسا از بانوهای حرم سرا که برای خوش آیند شوهران خود کنیزان زیبایی میخریدند او را میآراستند و بشوهر خود تقدیم میکردند و ابداً از این پیش آمد متأثر نمیشدند. یعنی نه زنها از هووداری بدشان میآمد و نه مردان نسبت بزنان غیرتمندی بخرج میدادند در صورتی که سابقاً اگر مردی نسبت بدختری و یا زنی اظهار علاقه میکرد برای همیشه از ازدواج با او محروم میماند در این اوضاع نامطلوب قدر و قیمت زن پائین آمد، عزت نفس و استقلال فکر و آزادی او نابود گشت، مرد باو بدگمان شد و او را دشمن خویش شمرد و از اعتماد و اطمینان بزن احتراز نمود، معاشرت زن و مرد بجای صفا و صدق بر روی مکر و حیله و دشمنی استوار شد، مردان زنان را در خانه نگاهداشته، درها و پنجره ها را بروی او

بستند و او را از سخن گفتن و آمیزش و بیرون آمدن منع کردند چون بزن بدگمان شدند و حقیقت آنکه بد رفتاری زنان در نتیجه بد رفتاری مردان بوده که برای زن خود چندین شریک تهیه کردند. کم کم بدگویی از زن شروع شد و شعرها و داستانها و مثلها در مکر و حیله زنان و کج رفتاری آنان رواج یافت و عبارات و جمله های پند و اندرز درباره مکر زنان و دوری از آنان و عدم اطمینان بآنان در همه جا و پیش همه کس معمول گشت و بهترین نمونه آن داستانهای الف لیله و لیله (هزار و یک شب) که وضع تجملی مسلمانان را در دوره عباسی و پستی و بدبختی زنان آن دوره را بخوبی مجسم میسازد ابو العلاء معری شاعر فیلسوف آن عصر راجع ببدی زنان و پیشرفتی آنها چنین میگوید :

ترجمه شعر :

«بتو سفارش میکنم پسر دهساله را بحرم سراراهنده اگر راه دادی خانه •
خودت را بدست خودت خراب کردی زیرا از زنان ریسمانهای مکر و فریب هستند و •
شرف مرد را همین ریسمانها از هم میگیرند ::»

اگر دختر کسی میبرد و میخواهند برای پدرش کاغذ سر سلامتی بنویسند
از ابوبکر خوارزمی تقلید میکردند. چون وی (ابوبکر) در مرگ دختر رئیس به راه
اینطور سر سلامتی نوشته بود :

اگر من از عفت و عصمت دختر شما کاملاً مطمئن نبودم بجای سر سلامتی مرگ
او را بشما مبارکباد میگفتم، زیرا ستر عورت (خاک کردن زن و دختر) از کارهای نیکو
میشود و مادر روزگاری بسر میریم که بهترین حجله عروس قبر است و اگر زنی پیش از
مرد بمیرد اسباب سربلندی آن مرد میباشد چنانکه شاعر میگوید :

ترجمه :

«چه نعمتی بالاتر از اینکه عورت در خاک پنهان گردد.»

و شاعر دیگر میگوید : ترجمه :

«زن من میخواهد من بمانم، اما من میخواهم زن من بمیرد، زیرا بهترین مهمان»

«حرم سرا عزرائیل میباشد.»

و دیگری میگوید : ترجمه :

« دختران خود را خیلی دوست دارم و از آنرو آرزو دارم آنها را بدست خود»
« در گور بگذارم »

و دیگری میگوید.

ترجمه :

« چه سعادتى بالاتر از اینکه پسر من بماندود دختر من بمیرد »

و دیگری میگوید : ترجمه :

« ای کاش تا دختر دنیا میآید بمیرد ، چون بهترین داماد و حجله گور است »

آری در قرن چهارم و پنجم هجری که تمدن اسلام بعد کمال رسیده بود ادیبان و شاعران مسلمان درباره زن آنطور فکر میکردند و شعر میگفتند . بالجمله اینکه در دوره عباسیان از اخلاق ستوده عرب جز سخاوت چیزی باقی نماند و آن هم از آنرو باقی ماند که برای دوا حکومت و قدرت خلفاء ضرورت داشت ، زیرا در آنروز گاریکی از منابع عمده درآمد و وسایل زندگی آن بود که از راه سخاوت تمدنی زندگی میکردند .

تمدن جدید این ایام بر روی قوانین و مقررات خاصی
زندگی از طریق
سختی و تنیدی دیگران
وضع شده که مبتنی بر اقتصاد عمرانی میباشد ، قسمی که
موازنه قوا و نتایج آن کاملاً مراعات میشود ، باین معنی
که هر فردی چه زارع ، چه تاجر ، چه صنعتگر ، چه نویسنده ، چه غیره بقدر هوش و استعداد
و کوشش و جدیت خویش از جامعه بهره مند میگردد . (۱) اولیای امور برای هر قسمت
مقرراتی وضع کرده سود و زیان آنرا در نظر گرفته و آنرا ارزیابی نموده اند و
جز در موارد بخصوصی (چنانکه این ایام در مصر اتفاق افتاده) آن مقررات تغییر نمیابد ،
قسمی که کارگر باندازه کار خود و بازرگان بمقدار سرمایه خود بهره میبرد .

اما در دوره تمدن اسلام (زمان عباسیان) این مقررات تقریباً در طبقات پائین

۱ - نظری که جرجی زیدان در نیم قرن پیش راجع باوضاع اقتصادی و سیاست اقتصادی اظهار داشته - فعلاً مورد قبول نیست و بطلان آن واضح شده . چه اگر واقعاً هوش و علم و عمل و کوشش ملاک بهره‌مندی افراد بود کسانی مانند اینشتین و یا مادام کوری و امثال آنان میبایستی متمولترین افراد جامعه باشند . در صورتیکه برعکس این فیل اشخاص با آن همه نوع سعی و عمل و تولید قوا و مواد مفیده از زندگانی عادی و معمولی هم محرومند پس فرضیه جرجی زیدان و هم مطلقاً آسرحوم اساس چندانی ندارد . مترجم

(کشاورزان ، فروشندگان ، پیشه‌وران) تطبیق میشد ، ولی طبقات بالا طور دیگر زندگی میکردند و زندگی آنان با زندگانی طبقه عالی امروز شباهت نداشت ، زیرا یگانه وسیله ارتزاق عده‌ای از طبقات بالا سخاوتمندی دیگران بود باینقسم که خلیفه بوزیران می بخشید ، وزیران بزیر دستان و درباریان بخشش میکردند و آنها ب دیگران میدادند. منبع این بخشش های بیت المال بود. بیت المال بدست خلیفه و یا قائم مقام خلیفه (وزیر ، امیر ، سردار و غیره) اداره میشد و با تغییر اوضاع درجه نفوذ آنان بالا و پائین میرفت. در آمد بیت المال از مالیات ها و جزیه ها فراهم میگشت. در جلد دوم این کتاب گفتیم که مالیات دولت عباسیان بطور متوسط سالی ۳۶۰ میلیون درهم میشد و بیش از پنجاه ملیون آن بمصرف مؤسسات دولتی نمیرسید و بقیه بدست خلیفه میافتاد که هر طور دلش میخواست خرج میکرد. بیشتر این در آمد ها از مالیات زمین بدست میآمد ، مالیات زمین در آن زمان سنگین بود زیرا دولت نصف یا ثلث محصول را میگرفتند . مردم امروز آن نوع مالیات را ظلم بزرگی می پندارند ولی مردم آنروز سنگینی آنرا احساس نمیکردند بلکه از عباسیان سپاسگزاری داشتند که طرز مساحی را بر انداختند و تقسیم بندی را معمول داشتند ، چه که پیش از عباسیان مالک و یا کشاورز از روی مساحت اراضی مالیات میداد ، خواه در آن اراضی زراعت شده و خواه نشده باشد ، اما عباسیان آن رسم را بر انداختند و مالیات را از روی محصول تعیین کردند. دولت خلفاء قسمتی از در آمد را بابت حقوق کارمندان میدادند ، و بقیه را میان نزدیکان و طبقات خاصه بعنوان انعام و جایزه و مستمری و غیره بخشش میکردند ، آنها هم برای حفظ مقام خویش آن اموال را بزیر دستان میدادند ، چه که جاه و مقام برای آنان سودمند تر از پول بود ، و باین طریق پول از دست خلیفه بدست وزیران و امیران و از دست آنان بزیر دستان و از دست آنها بیزاریان و کارگران و سوداگران میافتاد . و در واقع پولی که از کیسه مردم در آمده بود ، مجدد بکیسه آنان بر میگشت و مثل این بود که کسی از آنها چیزی نگرفته است . شاید چنین تصور شود که این نوع اقتصاد مخصوص تمدن

راه و رسم عرب در

طریقه ارتزاق

(کتابان زندگی)